

نوشته‌هایی از سینما

● **مانی سپهری**: نخستین چاپ «ترجمه ی تتهایی»، نوشته‌های سینمایی صفی یزدانیان، در سال ۱۳۸۹ در انتشارات منظومه‌ی خرد منتشر شد و اکنون ویراست دوم این نوشته‌ها در نشر چشمه به چاپ رسیده است. عنوان کتاب «نوشته‌هایی از سینما» است و این عنوان بس معنادار است اگر نوشته‌ها را بخوانیم. با خواندن مقالات این کتاب درمی‌یابیم که چرا عنوان فرعی کتاب «نوشته‌هایی از سینما» و نه مثلا «نوشته‌هایی درباره سینما» است. گویی این نوشته‌ها را خود سینما نوشته و پیش برده و شکل داده است نه‌اینکه نویسنده خواسته باشد سینما را در این نوشته‌ها در قالبی ازپیش‌طراحی‌شده بگنجانند و آن را به قالب و قاعده‌ای تقلیل دهد. ازهمین‌روست که ابایی ندارد که گاه حین نوشتن از فیلم یا فیلم‌های یک کارگردان به زندگی شخصی او هم نقب بزند و با ارائه اطلاعاتی زندگی‌نامه‌ای، زیبایی‌شناسی فیلم را از تجربه زیسته فیلمساز استخراج کند و هراسی هم نداشته باشد که بگویند استقلال متن از پدیدآورنده متن را نادیده گرفته است. اصلا مگر متن از زندگی پدیدآورنده‌اش جدایی تام‌وتمام دارد؟ مهم اما کشف چگونگی پیوند‌هاست و به آشکارترین نشانه‌های پیوند بسنده‌نگردن. نمونه موفق کشف چنین پیوندی را مثلا می‌توان در نوشته‌ای از همین کتاب با عنوان «عشق، سردتر از مرگ» درباره راینر ورنر فاسبندر مشاهده کرد. یزدانیان در نوشته‌های این کتاب از حساسیت و درک شهودی خود از فیلم‌هایی که دیده و از آن‌ها لذت برده بسیار مایه گرفته و خود را سپرده است به شکلی که نوشته حین نوشته‌شدن پیدا می‌کند، چنانکه او خود در مقاله‌ای با عنوان «نوشتن» که درآمدی بر دیگر مقالات کتاب است می‌نویسد: «همیشه درست همان چیزی را نمی‌نویسیم که می‌خواسته‌ایم بنویسیم. این را هر که با نوشتن آشناست نیک می‌داند. کتاب و مقاله که هیچ، حتا نامه‌ای که به دوست یا خویشی می‌نویسیم، دست‌آخر، متنی است بیرون ما، که عین قصدمان از نوشتن نیست. قلم را کنار می‌گذاریم و نوشته‌مان را می‌خوانیم: مجموعه‌ای از اشکال قراردادی، که زبان نوشتاری‌اش می‌نامند روبه‌رومان است که تنها به آن قصد نخست شباهتی دارد و بس». یزدانیان جایی دیگر از همین یادداشت درباره «نوشتن برای فیلم» و رویکرد خود در نوشته‌های این کتاب می‌نویسد: «نوشتن برای فیلم، ارائه‌ی پیشنهاد‌هاست. با نوشتن می‌خواهم طریقی از دیدن یا اندیشیدن درباره‌ی فیلم را، چنان‌که شناخته‌ام، پیشنهاد کنم. این پیشنهاد که کسی در متن فیلم قرار می‌دهد و چیزی نمی‌یابد، کسی اساسا نمی‌خواهد به پذیرفتن چنین پیشنهادی تن دهد. باور ندارد و نمی‌تواند بپذیرد که فیلم و آثار



ترجمه‌ی تتهایی

صفی‌یزدانیان

نشر چشمه

دیگر فیلم‌سازش را می‌توان دوست داشت. می‌توان در متن از جهان فیلم فراتر رفت، اما او با من و ما با هم امکان ارتباط از دست داده‌ایم. پیشنهادهایی که در متن یافتنی است، یکنانه دلیل وجودی نوشته‌های که نقد فیلمش می‌دانیم نیز نیست؛ حتا این انگیزه هم، در نهایت، چیزی را از نوشتن را خواهد پذیرفت. سرانجام متنی به وجود می‌آید که فقط از پیشنهادها را یازنمی‌تاید. چه بسیار نکات که خود نمی‌دانست‌ام، چراکه خود تاکنون آن‌ها را در قالب این کلمات آشنا، که با این‌همه هربار از تازگی‌شان چون کشفی خجسته به شگفت می‌اییم تجربه نکرده بودم. چون همیشه نخواسته‌ام چیز تازه‌ای بگویم، خواسته‌ام چیزهای تازه‌تری را بر کاغذ سفید کشف کنم».

همچنین مجید اسلامی در پیش‌گفتار خود بر این کتاب درباره این مقاله‌ها به‌درستی اشاره می‌کند که این نوشته‌ها «چندان در چارچوب‌های مرسوم نقادی در این سرزمین (ریویو، نقد تفسیرگر، نقد آکادمیک (و...) قرار نمی‌گیرد و می‌شود آن‌ها را مقاله‌ی ادبی یا به تعبیر غربی اِرسی قلمداد کرد، به این معنی که نویسنده بیش از این‌که بخواهد اثر را قضاوت و ارزیابی کند (همچون ریویو)، با آن استدلال و ارائه‌ی شاهد نظریه‌ای را اثبات کند (نقد آکادمیک)، با یا تفسیر و تحلیل دیدگاه روشنگرانه‌ای را به مخاطب عرضه کند (نقد تفسیرگر) می‌خواهد اثر را بپایان نهد تا خود اثری دیگر-بیاfrزند. فیلم‌ها این‌جا مصالح‌اند و نکته‌ها نیز».

بخشی از مقالات کتاب «ترجمه‌ی تتهایی» نخستین‌بار در ماهنامه فیلم چاپ شده و بعضی، به‌گفته خود یزدانیان در پیش‌گفتار ویراست دوم، در فصل‌نامه «حرفه: هنرمن» و دو مقاله هم پیش از چاپ در ویراست دوم کتاب، جای دیگری جای ننده بوده، به‌گفته یزدانیان مقاله‌های چاپ‌شده در «حرفه: هنرمن»د، نیز در چاپ اول کتاب نبوده و به ویراستِ دوم آن اضافه شده است.

آندری تارکوفسکی، ویم وندرس، راینر ورنر فاسبندر، ورنر هرتسوک، فرانسوا تروفو، اریک رومر، روبر برسون، کارل تودور درایر، کریشتن کیشوفسکی، اینگمار برگمان، باربارا استویک، جان کاساویتس، مارتین اسکورسبزی، فرانسیس فورد کاپولا، وودی آلن، استلی کوپریک، وُنگ کار وای، برناردو برتولوچی، ریچارد لینکلینتر و رابرت وایز و رابرت استینوسن کارگردانی هستند که در این کتاب نوشته‌هایی درباره آن‌ها و فیلم‌هایشان می‌خوانیم.



ترجمه محمد جواهر کلام

درآمد: آدونیس به لطف مترجمان ایرانی تا حدود زیادی برای خواننده شناخته است ولی جوهری را جز اهل شعر کلاسیک کمتر می‌شناسند. او دو بار در زمان حکومت قبیلی عراق به ایران آمد، و یک بار بعد از آمدنش به ایران، دولت عراق تابعیت عراقی او را ملغا کرد. در همین زمان گروهی از روشنفکران ایرانی این عمل را محکوم کردند. جوهری بیشتر عمرش را به حال تبعید در یراک چکسلواکی زندگی کرده است.
مترجم

■ ■ ■

محمد مهدی جواهری، مهمان لبنان، یک‌بارچه آتش است و خاکستر پیری تنها بر آتشش افزوده است. نگاهش، سخشش و سکوتش آتشین است، لهیب سرکش درونش او را به سوی آزادی و آینده می‌راند. اعتراف می‌کنم که در برابرش یکه خوردم. گمان نمی‌کردم خشمش تا این اندازه خلاق باشد و صدایش تا این اندازه از تجربه و تاریخ آکنده باشد. شخصیتش تکامل داد. از شعرهای کمی که از او خوانده بودم او را شاهینی بیابانی مجسم می‌کردم. او در واقع شاهینی بیابانی است که تا ابد با زیبایی، عشق، دوستی، زندگی و زن پیمان بسته است و چون یک کودک همه را از آن خود می‌داند.

❖ **برای تو به عنوان یک شاعر، وطن چه معنی می‌دهد: تو از وطنی که عاشقش هستی دوری.**

غربت را دوست ندارم ولی به خانه و خانواده یا وطن هم اهمیت نمی‌دهم. آنچه برای من مهم است انسان است، نه مکان. من وطنم را به هر وطن دیگری ترجیح می‌دهم، اما نه از حیث جغرافیایی، بلکه از حیث انسانیش. و انسان کشور ما هنوز عقب‌مانده است. من شورشگری علیه انسان عقب‌مانده و علیه عقب‌ماندگی هستم.

❖ **این عقب‌ماندگی در کجا نمود دارد؟**

در همه چیز. انسان ما با آزادی بیگانه است. با تعامل انسانی و متمدن آشنا نیست. خود و خردش را از خرافات و رسوایات نسل‌ها و عقاید و آیین‌ها، به‌ویژه از اشکال تحریف‌شده‌شان، آزاد نکرده است. نزد ما انسان در خانه‌ای که در آن ساکن است، و در جامعه‌ای که زندگی می‌کند عقب مانده است. در سخنی که می‌گوید. متحجر است و از گذشت نسل‌ها و زیرورشدن تاریخ بی‌خبر است. در مرحله‌ای بعد از مرحله تمیز جاهلیت، نه به‌تدریج بلکه یکباره به تاریخ پرتاب شده است. درست بعد از جاهلیت و این اساس بیماری مزمن او از روزگار ناخست است. به انسانی می‌ماند که در اولین تبسم خود پیر شگفت است.^۱

❖ **این عقب‌ماندگی بر شعر عرب سایه انداخته است...**

بله. شعر ما در عالی‌ترین نمونه‌هایش، شعری عقب‌مانده است. از این رو با آن دمساز که با اوضاع ما دمساز است به هیچ جایی بر نمی‌خورد. بهترین چیزی است که حروف عربی را مجسم می‌کند. در سطح ما و در حد قذوقاره ماست. اگر شعر ما را، و از جمله شعر مرا، با شعری دیگر مقایسه کنیم، آن را شعری عقب‌مانده می‌یابیم. با وجود گرافه‌گویی‌هایی که درباره‌اش بافته می‌شود، و به رغم غروری که داریم، شعر ما عقب‌مانده است، زیرا ابزار آن ملت عقب‌مانده

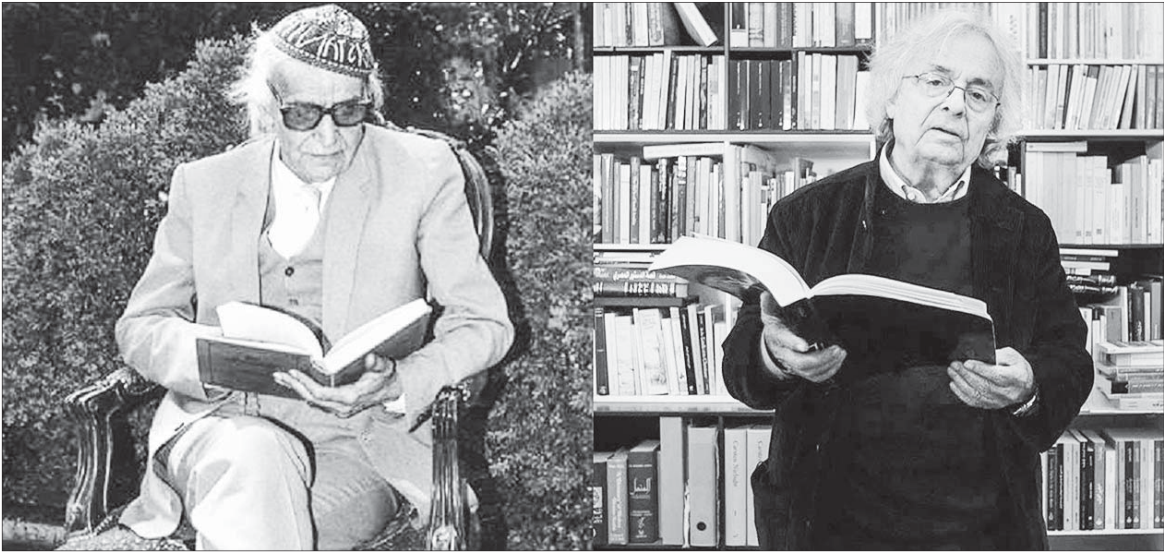
نسیم آصف: «علیه تو اعلان عشق می‌دهم» عنوان مجموعه‌شعری است از غادةالسمان که به‌تازگی با ترجمه عبدالحسین فرزاد در نشر چشمه منتشر شده است. غادةالسمان از شاعران معاصر سوری است که در ایران هم شناخته شده است و عبدالحسین فرزاد پیش‌تر دفتر شعرهای دیگری نیز از او ترجمه کرده بود. «علیه تو اعلان عشق می‌دهم» مجموعه شعری است که در سال ۱۹۷۶ منتشر شد و اشعار آن مربوط به سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ است. آن‌طوره که از عنوان این مجموعه هم برمی‌آید، شعرهای این مجموعه نیز، مثل دیگر شعرهای غادةالسمان، با محوریت عشق نوشته شده‌اند. فرزاد در بخشی‌هایی از مقدمه کتاب درباره این محوریت عشق در شعرهای این مجموعه نوشته است: «این مجموعه مانند همه دفترهای شعر غادةالسمان، با محوریت عشق نوشته شده است، عشقی پاک و زمینی بدون ریاکاری و تظاهر به عرفان‌گرایی، عاشقانه‌هایی همچون اشعار سعدی، لویی آراگون، لرد بایرون، نزار قبادی و...». غادةالسمان در این مجموعه، همان عشق جوانی را دارد که به بوی خوش باغستان‌ها و زیتون‌زاران غوطه عشق دمشق آغشته است.

همان عشقی که امید را در دل آدمی زنده می‌کند و به زندگانی او معنایی نامتناهی و زیبا می‌دهد. همان عشقی که ابدیت یک لحظه آن می‌شود زیرا با این عشق، هر لحظه زیستن، به حجم هزاران سال زیستن، گسترش می‌یابد و عاشق جاودانه می‌شود.» در بخشی از شعر «علیه تو اعلان

ادبیات

گفت‌وگوی دو شاعر: آدونیس و محمد مهدی جواهری

انسان، نه مکان



است. محال است شعر ما از جامعه‌مان ببرد، بجهد و خود به تنهایی رشد کند. شعر ما به تمامی به این اربابه بسته است. عواملی که بر شعر عرب مسلطند، همه خودشان را در شعر عرب منعکس می‌کنند و خف‌هاش می‌سازند. شاعر عرب خود از شعرش پیشرفته‌تر است. کابوسی فراگیر که خروج از آن ناممکن است.

مثلا می‌خواهم در مورد زن همان چیزی را بگویم که هر شاعر خارجی گفته است. اما نمی‌توانم...

❖ **ولی در تاریخ قدیم ما شعرایی بودند که هر چیز می‌خواستند می‌گفتند...**

درست است. ولی مجالی اندک در دوره‌ای کوتاه داشتند. مثلا در دوران جاهلیت، یا مدت کوتاهی در عصر عباسی، که از صد سال در نمی‌گذرد... ما از این دوره دوره‌ای طلایی ساختیم و هنوز آن را نشخوار می‌کنیم و با آن زندگی می‌کنیم. این درست نیست.

❖ **به خروج از این کابوس خوش‌بین نیستی؟**
بله، ولی معتقد نیستم که این خروج به این زودی‌ها باشد.

❖ **آیا خود شعر نمی‌تواند به این خروج کمک کند؟**
چرا، ولی شعری که سرشار از اراده تغییر باشد. و تا وقتی فرد عرب آن اراده را نداشته باشد که زمان حال و گذشته‌اش را به چالش بکشد، خروج ممکن نیست. تغییر ایثار می‌خواهد کشته‌شدن می‌خواهد. و ما در این دو مورد کوتاه آمده‌ایم. قربانی‌های ما چنانکه باید نبودند، بیایی نبودند، ادامه‌دار نبودند. بسیاری از قربانی‌های ما بی‌هدف کشته شدند. مدیریت درست و حساسی نداشتیم. قربانی‌های ما کم‌بها بودند و عواقب کشته‌شدنشان بر زندگی و جامعه ما اثر نامطلوبی گذاشت. عقب‌ماندگی ما عمیق‌تر شد و چنگال آهنین‌اش بر حلقوم ما محکم‌تر و شدیدتر گردید.

❖ **وقتی به شعر عرب در جهان محدودش نگاه می‌کنی، راضیات می‌کنی؟**

نه. این شعر می‌تواند بهتر و مؤثرتر باشد. در جامعه‌ای پرورش یافته که با آزادی بیگانه است. عقب‌ماندگی شعر در اینجا نهفته است. کوتاهی پیشانهنگان فرهنگِی عرب در همین جاست. این پیشانهنگان عرب می‌دانند کوتاهی کرده‌اند... و راه تکان‌دادن جامعه را برای تغییر آن می‌شناسند.

❖ **از لحاظ نظری شاید، ولی از جهت عملی چه می‌گنی؟**
باید متفق شوند که به هر چیز در جامعه شوک

وارد آورد. در غیر این صورت به فقرها می‌روند هر چند قربانی‌های فراوان داده باشند. این اتفاق نظر تا به امروز به وجود نیامده است. از این رو به این پیشاهنگان اعتقاد ندارم. دست‌کم به توانایی آنها اعتقاد ندارم.

❖ **با این نگاه، شعر را چه می‌دانی؟**

شعر من شعری شخصی است. من شاعری هستم بالفطره. در شعر من کلمه و زندگی در هم تنیده‌اند. تا وقتی این وحدت کلام و زندگی در شاعری نباشد، محال است شعرش شعر باشد. من به شاعری اعتقاد ندارم که زندگی‌اش یک چیز باشد و شعرش چیز دیگر.

فراتر می‌روم و می‌گویم که شخصیت شاعر از شیوه بیانش مهم‌تر است. آنچه مهم است، به نظر من، تأثیر در جامعه است. من در عراق بار آمده‌ام، زندگی و تصویرهایی که از آنها تأثیر گرفته‌ام تکراری هستند؛ حتی شیوه‌های بیانی محکم و رقیق آن، تا وقتی خواندن رصافی را شروع نکرده بودم احساس نمی‌کردم چیزی مرا تکان می‌دهد. رصافی، چنانکه می‌دانی، از لحاظ هنری در اوج نیست، ولی شخصیتی نیرومند داشت که بر بسیاری اثر گذاشت. معنی گفته‌ام که شاعر عرب قوی‌تر از و بهتر از شعر اوست از همین جاست. رصافی آن‌قدر بر من اثر گذاشته است که تا به حال نتوانسته‌ام شخص دیگری را جایگزین او کنم.

مثلا اخطل را در نظر بگیر. او در عصر عباسی شاعران جامعه را به‌شدت و با سرعت تکان داد. یا ابو نّواس که اعجوبه بود. بیش از هر کسی جامعه را تکان داد و بر هر چیزی که موردپسندش نبود و یا از آن خوشش نمی‌آمد شورید بر هر چه که عقب‌مانده‌ها در برابرش کرنش می‌کردند شورید. دوران کوتاه و عجیب عباسیان به این شکل با شاعر بزرگ و تکان‌دهنده‌ای چون مُتنبّی پایان یافت.

❖ **فهمیدم که اینجا مشغول نظارت بر چاپ اشعارت در یک مجله هستی. آیا این شعرها هم بخشی از این دیوان هستند؟**
چاپ را عقب می‌اندازند و این‌ها را فقط ناشر می‌داند. این چیزها را خوب است شاعران بدانند.

❖ **همان‌طور که شعر ما را به عشق هدایت کرد، از عشق هم به مرگ هدایت می‌شویم. به رابطه عشق و مرگ چگونه نگاه می‌کنی؟**

زیباترین مرحله در زندگی همان مرحله میان عشق و گورستان است. جقدر زیباست این مسافت. عشق عظیم است و جز مرگ چیزی با آن مساوی نیست. مرد خوراک زن است. مرد به عمد و از روی قصد به سوی مرگ - عشق می‌رود. زن مرگ به سراغش می‌آید. مرد خود به سراغ مرگ می‌رود.

۱- **وام از فروغ فرخزاد.**

باین‌حال همان‌طور که مترجم هم اشاره کرده، شعر او «نمونه‌تمامعیار شعر مدرن آذربایجان به مفهوم بومی آن است. درواقع، سلیم گرچه تا حدی در فرم و تکنیک‌های شعری به ادبیات پیشرو روس تعلق خاطر دارد، در مضمون و فضاهایی که برای نوشتن انتخاب می‌کند اندیشه‌ای کاملاً بومی و حتی دورن‌گرایانه دارد.»

«تنها»، «کسی به سرهنگ نامه نمی‌نویسد» و «دفتر عکس‌های الیاس گومچن» از جمله آثار سلیم باب‌الهاوِلو است و شعرهای مجموعه «تو چه می‌دانی درد یعنی چه؟» از میان سه دفتر شعر مطرح او یعنی «کسی به سرهنگ نامه نمی‌نویسد»، «تقویم شاعرانه» و «دفتر عکس‌های الیاس گومچن» انتخاب شده‌اند. در بخشی از شعر اول این مجموعه می‌خوانیم: «تو چه می‌دانی درد یعنی چه؟ درد کشیدن یعنی چه؟/ عصیان یعنی چه؟/ تو فکر می‌کنی خیره‌شدن طولانی به دیواری سفید/ از خراب‌کردن آن راحت‌تر است؟/ نه دوست من!/ هنوز نمی‌دانی/ دردکشیدن چیست/ عصیان چیست/ تو که حتی خودت هم نیستی/ یک روز صبح/ هنوز خورشید طلوع‌نکرده/ وقتی مه سرد تو را بیدار می‌کند/ و چشم باز می‌کنی/ و زل می‌زنی به سقف/ روزی که رخت‌خواب/ جامه‌ات/ و خودت/ از شدت مجاله‌شدن/ از هم تشخیص داده نمی‌شوید/ و پنجره‌ها/ و درها بسته‌اند/ و حیران از خود می‌پرسی: این یاد سرد از کجا می‌وزد؟ و حتی اگر هم بخواهی/ نه نامت، نه هویت/ و نه حتی جایی که در آن هستی/ یادت نمی‌ماند...».

وتوجه‌می‌دانی

دردیعنی چه؟

سلیم‌باب‌الهاوِلو

ترجمه صالح سجادی

نشر چشمه

عطف

گریز از بودن

● **شرق:** «کودکی یک رئیس» اثر ژان‌پل سارتر و «مرگ‌نامه» اثر ادوارد لوه دو کتابی هستند که اولی به ترجمه حسین سلیمانی نژاد و دومی به ترجمه فرشاد رضایی در مجموعه «پانوراما»ی نشر ققنوس منتشر شده‌اند. «پانوراما» چنان‌که در توضیح ناشر در آغاز کتاب‌های این مجموعه آمده شامل کتاب‌هایی است الگوبرگفته از مجموعه‌ای که انتشارات گالیمار پایه‌گذار آن بوده است. هدف گالیمار از طراحی چنین مجموعه‌ای انتشار کتاب‌های جیبی کم‌حجم ارزان‌قیمت، شامل داستان‌های بلند، رمان‌های کوتاه و بخش‌هایی از آثار حجیم بوده به این امید که خواننده با خواندن این بخش‌ها به خواندن کل آن آثار ترغیب شود.

«کودکی یک رئیس» داستانی بلند از ژان‌پل سارتر است و درواقع یکی از داستان‌های مجموعه‌ای به نام «دیوار» که سال‌ها پیش به فارسی ترجمه شده و اکنون یک داستان بلند آن دوباره به ترجمه و در مجموعه «پانوراما» به چاپ رسیده است. قهرمان این داستان بلند بورژوازاده‌ای است و او هم باید بعد از پدر در مقام او بنشیند. این تقدیری است که بزرگ‌تراها برای فلوری رقم زده‌اند. سارتر در این داستان در قالب شرح سرشگشی‌های فلوریه، دغدغه‌های وجودی و فلسفی خود را بیان می‌کند. فلوریه، چنان‌که در مقدمه کتاب آمده است «راجع به خود پرسش‌های رازآلودی در سر دارد» و «بدون کوچک‌ترین اعتقادی می‌کوشد خود را با تصویری که دیگران به‌ظاهر از او دارند، منطبق کند. او بدون رویارویی با این احساس ناپیاجا که به پوچی آزاددهنده‌ای منتهی می‌شود، می‌خواهد آن را با غرق‌شدن در نوعی خیال‌پروری پیوشاند که برایش نتیجه‌ای جز دلهره یا بازی‌های خنده‌دار ندارد. آندیده‌ای که خانواده برای لوسین در نظر گرفته، تهدیدی است که با بزرگ‌ترشدن او بیشتر به چشم می‌آید. او در دوران نوجوانی در اوج به‌هم‌ریختگی و بدبینی به جست‌وجوی هویتش می‌پردازد و می‌شود گفت از خودش می‌گریزد». در این مقدمه همچنین از یادداشت سارتر بر مجموعه «دیوار» درباره لوسین فلوریه و موقعیت او در داستان «کودکی یک رئیس»، چنین نقل شده است: «لوسین فلوریه به یک‌قدمی این احساس رسیده است که هنوز دارد؛ ولی آن را نمی‌خواهد. می‌گریزد و به تامل در حقوقش پناه می‌برد؛ زیرا حقوق وجود ندارد؛ ولی ممکن است باشد. بی‌فایده است... فرار از وجود باز وجودداشتن است».



دیگر اثر داستانی که به‌تازگی در مجموعه «پانوراما» منتشر شده، رمانی است کوتاه به نام «مرگ‌نامه» از ادوارد لوه، نویسنده فرانسوی. در مقدمه ترجمه فارسی این کتاب، لوه نویسنده‌ای معرفی شده که پیش از نویسندگی به نقاشی و عکاسی پرداخته و بعد هر دو را رها کرده و به نوشتن روی آورده است؛ اما در کار نویسندگی از قواعد و قراردادهای معمول پیروی نکرده و دغدغه دیده‌شدن نداشته است. در این مقدمه، کتاب‌های لُوه کتاب‌هایی توصیف شده که «مخاطب را با جملات کوتاه به سبک ژرژ یرک روبه‌رو می‌کند تا خواننده خود، ادامه‌شان را در ذهن پیروارد.»

در ادامه این توضیح از رمان «مرگ‌نامه»، که از آن به‌عنوان مهم‌ترین اثر لوه نام برده شده، مثال آورده شده است و در معرفی این رمان آمده است: «مرگ‌نامه که شاید بتوان آن را مهم‌ترین اثر ادوارد لُوه قلمداد کرد، سرشار است از خرده‌روایت‌ها و خاطرات راوی از دوستی که بیست سال قبل از نوشتن رمان، در بیست‌وینچ سالگی به زندگی خود پایان داد. راوی در طول داستان آن دوست از دست‌رفته را خطاب قرار می‌دهد و با این کار سعی در بازسازی خاطرات مشترک و ارائه تصویری جامع از شخصیت دوست قدیمی دارد». آنچه می‌خوانید، سطرهای آغازین این رمان است. «یکی از شبیه‌ای ماه اوت با لباس تینیس به همراه همسرت از خانه بیرون می‌آیی. در میانه حیاط به او می‌گویی راکت را فراموش کرده‌ای. برمی‌گردد تا برش داری؛ ولی به جای رفتن سمت کمدمی در راهروی ورودی که راکت را همیشه در آن می‌گذاشتی، می‌روی سمت زیرزمین. همسرت متوجه این کارت نمی‌شود. بیرون می‌ایستی. هوا خوب است. او دارد کیف خورشید را می‌برد. چند لحظه بعد صدای شلیک می‌شود. می‌دود داخل خانه، اسم تو را فریاد می‌زند و متوجه می‌شود دری که به راهپله زیرزمین منتهی می‌شود، باز است. پایین می‌رود و تو را آنجا می‌یابد. با تفنگی شکاری که با دقت آماده‌اش کرده بودی، گلوله‌ای به سرت شلیک کرده‌ای. روی میز مقابلت یکی از کتاب‌های کمیک استریپ را باز گذاشته‌ای. همسرت در آن بنبوحه اتی خم می‌شود روی میز و کتاب بسته می‌شود و او هرگز نمی‌فهمد که این قرار بوده آخرین پیغام تو باشد. من هرگز وارد این خانه نشده‌ام؛ ولی حیاطش را طبقه همکفش را و زیرزمینش را می‌شناسم...».